

اوج و فرود زبان فارسی در هند

حکیمه خوش نظر

مصحح کتاب وقایع حیدرآباد

مدرس زبان و ادبیات فارسی ، سر گروه درسی زبان و ادبیات فارسی استان آذربایجان شرقی

اداره کل آموزش و پرورش

khoshnazar_hn@yahoo.com

چکیده

نقش متقابل ایرانیان و هندیان در سیر فرهنگ و تمدن نه تنها شایان توجه است بلکه ایفای این نقش تغییرات مهمی را در فرهنگ جهانی به ویژه در این ناحیه از کره زمین ایجاد کرده است. ایران و هند تا آنجا که به گذشته‌های تاریخی آنها برمی‌گردد، دست کم حدود سه هزار سال روابط مبتنی بر حسن همجواری و دوستی داشته‌اند. جهات متعدد این پیوند دیرینه با ورود اسلام از طریق ایرانیان و به وسیله زبان فارسی دو چندان شده به طوری که این ارتباط در زمینه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی و عقیدتی گسترش و وسعت یافته و در نتیجه، میراث مشترک فرهنگی دوران اسلامی هند تحت تأثیر فرهنگ و تمدن ایرانی جلوه‌گر گردید. یکی از عناصر مهم این میراث گرانبها، زبان فارسی است که در هزار سال گذشته در بین مردمان این منطقه چون آب روانی جاری بود و هزاران شاعر، عارف و نویسنده از آن جرعه‌ها برگرفته و کتابها و آثار فوق‌العاده مهمی پدید آوردند که بسیاری از آنها حقیقتاً جاودانه شده‌اند. این مقاله قصد دارد به شکوه و نشیب زبان و ادب فارسی در هند در ادوار مختلف به ویژه دوره گورکانیان بپردازد.

واژه های کلیدی: شبه قاره هند، زبان فارسی، میراث فرهنگی ، حکومت گورکانیان

Glory and Downs of Persian Language in India

Particulars of Author:

Name: Hakimeh Surname: Khoshnazar
Editor of Heydarabad Events Book

Lecturer of Persian Language and Literature, Head of Persian Language and Literature of East Azerbaijan General
Department of Education
khoshnazar_hn@yahoo.com

Abstract:

Mutual role of Iranian and Indian in Culture and Civilization is not only remarkable but also this role has caused important changes in global culture especially in this part of world. According to historical records, Iran and India had at least three thousand years of relations based on good neighborliness and friendship. Several aspects of this bond duplicated upon entry of Islam via Iranian and via Persian Language such that such connection was developed in different political, cultural, ideological areas and therefore the joint cultural inheritance of Islamic era of India was manifested upon influence of Islamic culture and civilization. One of the important elements of this valuable inheritance is Persian language which was available among people of this reason in past thousand years and thousands of poets, mystics and writers have taken from it and create extremely important books and works and many of them indeed became immortalized. This paper aims at studying the glory of downs of Persian language and literature in India at different areas especially the Mughals.

Keywords: *Indian Subcontinent, Persian Language, Cultural Inheritance, the Mughals*

کنفرانس بین المللی شرق شناسی، تاریخ و ادبیات پارسی
«Պարսից գրականություն և պատմություն՝ ի մեծարումն Սասադի Շիրազիի»
միջազգային արևելագիտական գիտաժողով
International Conference On Oriental Studies, Persian Literature And History

مقدمه

صاحب نظران در تاریخ معتقدند که دو قوم ایرانی و هندی در اصل دارای فرهنگ و نژاد مشترکی بوده اند. در هزاره دوم پیش از میلاد مسیح مردمی که در صحاری آسیای مرکزی زندگی میکردند، بر اثر تغییرات جوی، موطن اصلی خود را رها کردند و به طرف جنوب مهاجرت نمودند. دسته های از راه قفقاز به طرف اروپا رفتند و دسته ی دیگر با گذشتن از رودخانه سند و یا از طریق گردنه خیبر به سمت هندوستان رهسپار شدند و گروهی دیگر در فلات ایران مستقر گردیدند.

ایرانیان و مردم شبه قاره هند در اصل از یک نژاد به نام «آریا» (هند و اروپایی) بوده و از آن منشعب شده اند. در حقیقت مردم هند و اروپایی به دو تیره بزرگ غربی و شرقی تقسیم می شوند: اقوام شرقی، اقوام هند و اروپایی شرقی در درجه اول شامل قوم بزرگ و پرجمعیت هند و سپس مردم ایران و ارمنستان می شوند.

آریاییها که به آسیا آمدند در فلات پامیر سکونت کردند. هندی ها و ایرانیان برادران آسیایی هستند که قرنهای دراز در یک ناحیه، در کنار هم زندگی می کردند و کم کم بر اثر کثرت جمعیت و تنگی جا، ناچار به جدایی از هم شدند و هر یک به سویی مهاجرت کردند.

نژاد مشترک زمینه ساز تاریخ مشترک و در نهایت علائق مشترک است. دو ملت ایران و هند پس از داشتن نژاد مشترک که داشتن باورهای مشترک را اجتناب ناپذیر می سازد، در طول تاریخ با یکدیگر به صورتهای مختلف طی طریق کرده اند و گاهی به صورت دشمنانی مشترک در حال جنگ رودرروی یکدیگر قرار داشته اند.

گاه ایران مأمّن هندیان شده و گاه (اغلب) هند پناهگاه ایرانیان مجبور به جلای وطن بوده است. روابط بین این دو کشور علاوه بر موارد پیشین در مسائل سیاسی و نظامی به صورت غالب و مغلوب نیز دیده می شود، از جمله، حمله نادر به هندوستان و فتح دهلی و یورشهای محمود غزنوی.

اگر کسی تصور کند که علت رواج زبان فارسی در هند و تعلق مردم این سرزمین به زبان شیرین فارسی، مربوط به اتحاد فرهنگ و نژاد دو ملت در چند هزار سال پیش است، باید گفت که این تصور کاملاً اشتباه است. زیرا تاریخ از رابطه عمیق و گسترده فرهنگی میان ایران و هند تا قبل از ورود اسلام به این سرزمین سخن چندانیه به میان نمی آورد و تنها ارتباط فرهنگی میان این دو کشور را که تاریخ ثبت کرده است، یکی ترجمه کتاب ادبی «پنج تنترا» از سانسکریت به پهلوی و دیگری اعزام هیأتی از طرف خسرو پرویز به دربار پادشاه دکن در اوائل هجرت نبوی (ص) و سوم آمدن بازی شطرنج از هندوستان به ایران است. (به نقل از خوانساری، ۱۳۴۶: ۶۶)

«اگر چه روابط دیرین فرهنگی ایران و هند در رواج زبان فارسی در شبه قاره هند مؤثر بوده است لیکن اعتقاد دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که حاکی از آن است که عامل اصلی نفوذ سریع و همه جانبه زبان فارسی در هند حضور اسلام و مسلمانان در آن سرزمین است. با ظهور اسلام، ارتباط و روابط فرهنگی بین ایران و هند نه تنها سست و گسسته نشد بلکه رو به گسترش و تزايد نهاد، اما این گسترش به نحو دیگری چهره بست و در روش، ابعاد و محتوا به شکل دیگری وسعت پیدا کرد که البته با دوران پیش از اسلام تفاوتی ماهوی داشت. در دوران اسلامی، میراث فرهنگی نخستین دچار تحول شد و میراث فرهنگی مشترک دیگری با دو عنصر اسلام و زبان فارسی شکل گرفت» (سدارنگاری، ۱۳۵۵: ۱۳۵)

کنفرانس بین المللی شرق شناسی، تاریخ و ادبیات پارسی
«Պարսից գրականություն և պատմություն՝ ի մեծարումն Սասադի Շիրազիի»
միջազգային արևելագիտական գիտաժողով
International Conference On Oriental Studies, Persian Literature And History

این میراث فرهنگی جدید که با ابتدای بر زبان فارسی و آئین مقدس اسلام موجودیت یافت در دوران حکمرانی سی و دو سلسله مسلمانان روز به روز تقویت شد و در بستر زمان، همدلی و همبستگی بیشتر ایرانیان و مردمان شبه قاره را دو چندان کرد. این میراث فرهنگی هم اکنون به صورتهای موسیقی، نقاشی، آثار باستانی، کتب و صحف در جای جای سرزمین هند جلوه افروز است. همین میراث فرهنگی همواره مایه افتخار و سربلندی هندیان به ویژه مسلمانان آن سرزمین گشته و مهمترین عامل حفظ شخصیت ملی مسلمانان هند بوده و هست. از این رو، نقش ایرانیان در تشکیل دولتهای مسلمان و نیز تأسیس میراث فرهنگی شبه قاره هند بسیار مهم و اساسی است.

در دوره های اسلامی که دوران طلایی و اوج شکوفایی زبان فارسی به شمار می آید، گسترش فرهنگ و تمدن و زبان ایرانی-اسلامی با آغاز جنگهای محمود غزنوی شروع شد و در طی دوران طولانی خود تقریباً تا دوره تسلط انگلیسیان بر شبه قاره که موجبات تضعیف زبان فارسی را فراهم آوردند، این زبان از سال ۳۶۹ تا ۱۲۷۵ هـ ق زبان رسمی و درباری و زبان محکمه ها و دفتر محاسبات و مالیات و زبان شعر و ادب و نشانه بزرگی و افتخار بود و کارگزاران آن، دستاوردهای علمی، فرهنگی، ادبی، تاریخی و دینی بسیاری به وجود آوردند. شخصیتهای ایرانی بسیاری به هند رفته باعث رشد و شکوفایی فرهنگ ایرانی-اسلامی شدند. همچنین هندیان دانشمندی که تحت تأثیر فرهنگ اسلامی و ایرانی بودند، موجبات ارتقای زبان فارسی و فرهنگ و تمدن و هنر اسلامی-ایرانی را فراهم آوردند. (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۹: ۲۵۶)

آغاز توسعه زبان فارسی در هند

در نیمه ی دوم قرن چهارم هجری، دوره سبکتگین پدر محمود غزنوی، زمینه ابتدایی پی ریزی زبان فارسی در هند فراهم شد. اما در سال ۳۹۰ هجری (۱۰۰۱) میلادی سلطان محمود غزنوی به عنوان پادشاه غازی وارد هندوستان شد و قسمتی از خاک پهناور این سرزمین را متصرف گردید. در نتیجه ی حملات محمود غزنوی - که عده ای از مورخان آن را دوازده یا هفده بار عنوان کرده اند - به هندوستان، در زمان کمی بخش عظیمی از هند تسخیر شد و در همین زمان شرایط بسیار مساعد برای توسعه زبان فارسی و تمدن ایران در هند فراهم شد.

بر اساس شواهد تاریخی، پیدایش و توسعه زبان و ادب فارسی در هند از پایتخت هندی محمد غزنوی یعنی "لاهور" در قرن چهارم هجری آغاز شد. علم دوستی و ادب پروری محمود غزنوی باعث شد تا عده ی کثیری از علما و ادبا از غزنی و لاهور در سایه ی حمایت او قرار گیرند. در شعر، شعرای دربارش مانند عنصری، فرخی و عسجدی تصاویری از هندوستان ارائه دادند و نیز شرایط مساعد برای ترقی و شیوع زبان فارسی، شاعرانی چون رونی و مسعود سعد سلمان لاهوری را به وجود آورد. شاید بیان این نکته جالب باشد که به علت این که هندی ها میان زبان فارسی و ورود اسلام به سرزمین شان ارتباطی می دیدند، زبان فارسی را یک زبان مذهبی قلمداد می کردند و غیر از دانستن عربی، فارسی را نیز مهم می دانستند. (عبدالله، ۱۳۷۱: ۲۰۰)

«مرکز هندوستانی حکمرانان غزنوی و غوری، "لاهور" بود. که پس از کشته شدن شهاب الدین محمد غوری، زمام حکومت به دست خاندان غلامان افتاد و بانی این خاندان قطب الدین ایبک بود که به ادب پروری شهرت داشت. او در سال ۶۰۲ هجری پایتخت خود را از لاهور به دهلی انتقال داد. ایبک به زبان های فارسی و عربی تسلط داشت و از جمله ادیبان بزرگ دربار او، شیخ

کنفرانس بین‌المللی شرق‌شناسی، تاریخ و ادبیات پارسی
«Պարսից գրականություն և պատմություն՝ ի մեծարումն Սասաղի Շիրազիի»
«միջազգային արևելագիտական գիտաժողով»
International Conference On Oriental Studies, Persian Literature And History

صدرالدین محمدبن حسن نظامی نیشابوری بود که بنا به درخواست ایبک، کتاب معروف **تاج المآثر** را نوشت. بعد از مرگ ایبک علما و فضلاء دربارش از جمله محمد عوفی و منهاج سراج به دربار شمس‌الدین التتمش (۶۳۳-۶۰۷ هجری) وابستگی پیدا کردند و در آن زمان کتاب معروف عوفی با نام "**جوامع الحکایات**" نوشته شد.

در زمان التتمش حملات چنگیزخان آغاز شد و بسیاری از علما و فضلا و شعرای مشهور به دهلی گریختند. برای همین دهلی تا سال‌ها مرکز فرهیختگان بود و حتی بعد از مرگ التتمش فرزندش راه او را ادامه داد و امیرخسرو دهلوی صدر مجلس خاص علمی شاهزاده محمد (فرزند التتمش) بود. حتی شاهزاده محمد دوبار شیخ سعدی را به هندوستان دعوت کرد و زر و جواهر فراوان برای او فرستاد، اما سعدی بر اثر پیروی از آمدن عذرخواست.

با نگاهی گذرا به تاریخ گسترش زبان فارسی در هند می‌توان گفت که پیش از حکومت گورکانیان زبان فارسی در هند به ترتیب در مناطق سند، ملتان، لاهور، دهلی و آگرا پیشرفت و توسعه داشته است و در دوره ی گورکانیان، زمینه ی مساعد از سوی حکمرانان برای یادگیری زبان فارسی مهیا شده و پس از آن زمان بود که زبان فارسی به تدریج در بین طبقات مختلف مردم هندوستان رایج شد. به بیانی دقیق‌تر می‌توان این دوره را به دو دسته تقسیم‌بندی کرد: اول؛ پیش از سلطنت گورکانیان که زمینه‌ساز یادگیری زبان و ادبیات فارسی بود. دوم؛ پس از سلطنت گورکانیان، که زبان و ادبیات فارسی ترویج و ارتقا پیدا کرد.

شایان ذکر است که هم‌زمانی حکومت گورکانیان در هندوستان با سلسله ی صفویه در ایران باعث شد تا رواج و رونق شاعری در ایران به خاطر فشار، آزار و تحقیر کم شود و بیشتر صوفیه، عرفا و اهل ذوق از ایران بگریزند و به حمایت پادشاهان گورکانی درآیند. به همین دلیل دربار دهلی و آگرا خیلی بیش‌تر از دربار قزوین و اصفهان مملو از اهل هنر بود.

اما اوج ترقی و گسترش زبان فارسی زمان حکمرانی ابوالفتح جلال‌الدین اکبر (۱۰۱۴-۹۶۳ هجری) سومین پادشاه سلسله گورکانیان بود. او را به نوعی آغازگر راه تحصیل زبان فارسی در میان هندوها می‌دانند و از عمده کارهای مثبت اش تأسیس مدرسه‌های عمومی بود که آموزش مقدماتی آن فارسی محاوره‌ای، نامه‌نگاری و داستان‌های اخلاقی را شامل می‌شد. (عبدالله، ۱۳۷۱: ۲۰۵)

«...می‌گویند علی‌رغم این که اکبر شاه سواد نداشت اما علم دوست و دانش‌پرور بود و حتی دارالترجمه‌ای بزرگ تاسیس کرده بود، که بسیاری از کتب هندی و سانسکریت در آن دارالترجمه به فارسی برگردانده شد و حتی برخی از کتب عربی و فارسی به سانسکریت ترجمه شدند. و مشهور است که بهترین کتب تاریخی به زبان فارسی در آن دوران نگاشته شده است.

به طور مثال "شیخ ابوالفضل علامی"، آئین اکبری را که روش حکومت اکبرشاه بود، با دقت و تلاش زیاد نوشت. علاوه بر این ملک الشعرا ابوالفیض فیضی رئیس دارالترجمه ی اکبر شاه، به جواب خمسه ی نظامی، پنج مثنوی را سرود و همچنین در مقابل خسرو و شیرین، سلیمان و بلقیس؛ در برابر لیلی و مجنون، ندلمن؛ در برابر هفت پیکر، هفت کشور؛ به جواب سکندرنامه، اکبرنامه؛ و در جواب مخزن الاسرار، مرکز ادوار را نوشت. درست در این زمان بود که رواج زبان فارسی در میان هندوان به اوج خود رسیده بود.

کنفرانس بین المللی شرق شناسی، تاریخ و ادبیات پارسی
«Պարսից գրականություն և պատմություն՝ ի մեծարումն Սասադի Շիրազիի»
միջազգային արևելագիտական գիտաժողով
International Conference On Oriental Studies, Persian Literature And History

بعد از اکبر شاه، فرزندش نورالدین محمد جهانگیر (۱۰۳۷-۱۰۱۴ هجری) حامی واقعی زبان و ادبیات فارسی در هند شد. او به منتقدی ریزبین و دقیق مشهور بود که ذوق ادبی وافر او قبول نمی کرد تا در حضورش شعری خوانده شود که نماینده ی بدذوقی باشد.

دوران شاه جهان(عصر طلایی زبان فارسی)

ابوالمظفر شهاب الدین محمد شاه جهان (۱۰۶۹-۱۰۳۷ هجری) فرزند جهانگیر و پنجمین پادشاه سلسله ی گورکانیان بود. هر چند شاه جهان در هندوستان بیشتر به خاطر آثار معماری ای که از خود به جا گذاشته است شهرت دارد (همانند امارت معروف "تاج محل" در آگرا) اما با نگاهی به فهرست شعرا، فضلا و علما می توان به عصر طلایی زبان فارسی در این دوران نیز پی برد. شاعرانی از جمله قدسی و کلیم، همین طور چند شاعر هندی همچون "چندربهان برهمن" در دربار او بودند. غیر از این، چهار کتاب به زبان فارسی نیز به شاه جهان منسوب شده است از جمله فرهنگ رشیدی، منتخب اللغات شاه جهانی، چهار عنصر دانش و شاهد صادق. ترجمه ی کتب سانسکریت و هندی به زبان فارسی از دیگر کارهایی است که به تشویق شاه جهان صورت گرفت. پسر او داراشکوه (متولد ۱۰۲۴هـ) نیز شیفته ی ادب و هنر فارسی بود به طوری که از مهمترین آثار او "سراکبر" است. ترجمه ی پنجاه اوپانیشاد از زبان سانسکریت به زبان فارسی؛ او هم چنین دیوان دارا شکوه را، به زبان فارسی سرود و در اشعارش تخلص "قادری" را برای خود برگزیده بود.» (خوش نظر، ۱۳۹۳: ۱۶)

دوران پادشاهی شاه جهان از حیث رواج و و ترقی و تحول زبان و شعر و ادب فارسی ممتاز است. وی با اینکه برخلاف اسلاف خود شاعر یا نویسنده نبود با این وصف به شعر و ادب علاقه خاصی داشته و شاعران و ادیبان را با انعام و اکرام می نواخته است.

« در این دوره بود که ادب و شعر در هند به آخرین مراحل کمال خود رسیده پس از آن رو به زوال و انحطاط نهاد. ستارگان شعر و ادب فارسی مانند کلیم کاشی، صائب تبریزی، قدسی مشهدی، سلیم تهرانی، منیر لاهوری، طغرای مشهدی، چندربهان برهمن و بسیاری دیگر در ظل حمایت پادشاه شعر دوست و ادب پرور نمونه های نغز و استادانه ای از شعر و نثر به وجود می آوردند. هر قصیده ای که در اصفهان سروده می شد در دهلی جواب آن داده می شد. هر شاعری که در ایران اندک مایه ای می اندوخت به وسائلی به دربار دهلی جلب می گردید. طبعاً گویندگان ایرانی به سبب استقبال و تقدیر شایسته ای که در دربار شاه جهان از آنان به عمل می آمد آن را بر دربار صفویه ترجیح می دادند. شوق آنان نسبت به مسافرت به هند از ابیات زیر پیداست:

کنفرانس بین المللی شرق شناسی، تاریخ و ادبیات پارسی
«Պարսից գրականություն և պատմություն` ի մեծարումն Սասաղի Շիրազիի»
միջազգային արևելագիտական գիտաժողով
International Conference On Oriental Studies, Persian Literature And History

اسیرھندم و زین رفتن بیجا پشیمانم

کجا خواهد رساندن پرفشانی مرغ بسمل را

کلیم کاشی

در ایران نیست جز هند آرزویی روزگاران را

تمام روز باشد حسرت شب، روزه داران را

سعید مازندرانی

نیست در ایران زمین سامان تحصیل کمال

تا نیاید سوی هندوستان حنا رنگین نشد

سلیم تهرانی

دهلی و آگره کعبه مقصود ارباب شعر و ادب شد که آنان با دلی پر امید به آن سو روی می آوردند و جنس خود را به قیمت گزافی فروخته و بی نیاز و کامیاب به وطن خویش بر می گشتند. علاوه بر شخص شاه، شاهزادگان و امرا نیز به نوبه خود از شعر و ادب حمایت می کردند و جمعی از فضلا و نویسندگان و شعرا و ادبا را دور خود گرد می آوردند. بعضی از آنان مانند ظفرخان احسن و افضل خان و سعیدای گیلانی خود در ادبیات فارسی مقامی شامخ دارند.» (مقبول، ۱۳۴۲: ۱۵)

در عصر شاه جهان به فرمان او تعلیم زبان فارسی اجباری شد و در اکثر شهرها و قراء مدارس به این منظور دایر گشت که توسط مامورین پادشاه اداره می شد و حتی چندربهان برهمن شاعر و نویسنده معروف هندو در دربار شاهجهان بوده است. «نثر فارسی نیز در پیشرفت همگام شعر بود. ظاهرا روش نثر نویسی تقلید از سبک ابوالفضل علامی (نویسنده صاحب سبک عهد اکبرشاه) بود. از نویسندگان معروف این دوره منیر لاهوری، چندربهان برهمن، ملاشیدا، طغرای مشهدی و افضل خان می باشند.

در تاریخ نویسی عبدالحمید لاهوری مؤلف پادشاه نامه و ملاصادق مؤلف تاریخ صادق و محمد صالح مؤلف عمل صالح شهرت دارند.

فرهنگ نویسی نیز مورد توجه قرار گرفت و چهار فرهنگ یعنی فرهنگ رشیدی، منتخب اللغات، شاهد صادق و چهار عنصر دانش تألیف گردید. علاوه بر این در فلسفه و مذهب و طب و نجوم و علوم دیگر نیز تعدادی از کتب و رسائل نوشته شد.» (مقبول، ۱۳۴۲: ۱۶)

دربار شاه جهان کانون فرهنگ و مرکز رواج زبان و ادبیات فارسی بود و از حیث تمدن و هنر و ادب دوره طلایی نامیده می شود. هنگامی که در دربار صفویه زبان ترکی بر زبان فارسی غلبه داشت فارسی زبان رسمی دربار پادشاهان گورکانی هند بوده و کلیه مکاتبات و فرامین و اوراق و اسناد و دفاتر امپراطوری مزبور به فارسی صادر و نامگذاری می شد.

کنفرانس بین المللی شرق شناسی، تاریخ و ادبیات پارسی
«Պարսից գրականություն և պատմություն՝ ի մեծարումն Սասաղի Շիրազիի»
միջազգային արևելագիտական գիտաժողով
International Conference On Oriental Studies, Persian Literature And History

عالمگیر و آغاز فرود زبان فارسی در هند

وقتی شاه عالمگیر حکومت را در دست گرفت سلطنت مغول به کمال عظمت و اقتدار رسیده بود. جاه و جلال دربار دهلی حتی چشمان کسانی را که شأن و شکوه و رسای را دیده بودند خیره می کرد. در زمان حکومت این پادشاه مقتدر تقریباً سراسر هندوستان ضمیمه پادشاهی مغول گردید. از غزنی در غرب گرفته تا مرز برمه کنونی در شرق و از کشمیر در شمال تا کرناتک در جنوب تحت سلطه ای حکمران بوده و کلیه ایالات مستقیماً توسط فرمانروایان و عمال او اداره می شد. با آن ثروت و قدرتی که عالمگیر داشت و با آن تجربه لشکر کشی ملک داری که وی در جوانی به دست آورده بود انتظار می رفت که عظمت و ابهت شاهنشاهی وی به اوجی مافوق تصور برسد. ولی سرنوشت دیگری در انتظارش بود. با وجود این که پادشاهی وی تا قبل از استقرار حکومت انگلیس در هند از لحاظ وسعت خاک بیش از مستملکات هر پادشاه دیگری به شمار می رود در اواخر حکومتش وی شاهد آثار ضعف و انحطاط سلطنت خویش بوده است. پیش از آن که حمله های نادرشاه افشار و احمد شاه افغان عظمت پادشاهان مغول را در هم کوبد و شأن و شکوه دربار دهلی را داستانی پارینه جلوه دهد شاهنشاهی مغول چه از لحاظ مالی و نظامی و چه از حیث نظم و نسق داخلی دچار ضعف و ناتوانی شده بود.

علت این انجام غیر منتظره را در عهد عالمگیر در می یابیم. دوره چهل و نه ساله زمامداری وی که به طور کلی دوره ای بوده مشحون از جنگ های داخلی و خارجی به دو دوره منقسم می گردد.

دوره اول شامل بیست و سه سال اوائل سلطنت وی از ۱۰۶۸ تا ۱۰۹۲ هجری (۸۱-۱۶۵۸) می باشد که در این مدت توجهات او به نواحی شمال غرب و غرب و شرق هندوستان معطوف و متمرکز بود. روی هم رفته عملیات نظامی این دوره به حکومت وی استحکام و پایداری بخشید.

در دوره دوم که مشتمل بر بیست و شش سال اواخر سلطنت وی یعنی از سال ۱۰۹۲ تا سال وفات او در ۱۱۱۸ هجری (۱۷۰۷-۱۶۸۱) می باشد. وی اول به منظور توسعه سرحدات کشوری در جنوب هند و بعداً برای سرکوبی مخالفین سرسخت در آن سامان با تمام قدرت خود مشغول جنگ های خونین بود. نواحی مستقل کوچک در جنوب هندوستان که در آن عصر در تصرف سلاطین دکن قرار داشتند همواره هدف عملیات نظامی اکبرشاه و اعقابش بودند تا آنکه در موقع جلوس عالمگیر به جز دو سلطنت بیجاپور و گولگنده و مراتها حاضر نبودند اطلاعات و انقیاد مغول را قبول کنند. (مقبول، ۱۳۴۲: ۱۸)

جنگ شاه عالمگیر در دکن که ربع قرن طول کشید برای وی بسیار گران تمام شد. غیبت طولانی پادشاه و عمال لایق او از پایتخت در شمال هندوستان هرج و مرج و بی امنی به بار آورد. خود عالمگیر در اواخر عهدش چون از این همه لشکر کشی ها جز ورشکستگی مالی و نظامی و اخلاقی نتیجه ای به دست نیاورد، احساس می کرد که دیر یا زود زوال سلطنت گورکانی در هند حتمی است. اما علتی که از همه بیشتر باعث زوال حکومت او شد سیاست خشن و انعطاف ناپذیر او در امور دینی بود.

مماشات اکبرشاه با هندوان و آزادی عقاید مذهبی که به پیروان هر مذهب اعطا کرده بود در زمان جانشینانش کم کم از میان رفت. در نتیجه تعصب ملی و مذهبی هندوان انگیخته شد و آنان علیه حکومت عالمگیر به قیام برخاستند و مراتها در جنوب هند حکومتی مستقل تشکیل دادند که در قرن هیجدهم میلادی در تاریخ هندوستان نقش مهمی را بازی کرد.

کنفرانس بین المللی شرق شناسی، تاریخ و ادبیات پارسی
«Պարսից գրականություն և պատմություն` ի մեծարումն Սասաղի Շիրազիի»
միջազգային արևելագիտական գիտաժողով
International Conference On Oriental Studies, Persian Literature And History

شاه عالمگیر که جرأت و همت او بی مثال بود و در طول عمر حتی یکبار هم اعتدال اعصاب را از دست نداده بود در سال ۱۱۱۸ هجری (۱۷۰۷م) در گذشت. چون سابقه بر این بود که پس از چشم بستن هر پادشاه از جهان جنگ خونینی میان پسرانش در می گرفت عالمگیر به منظور جلوگیری از آن که لا محاله منجر به تضعیف بیشتر سلطنت مغول می شد قبل از فوت خود قلمرو پهناور خود را بین فرزندان تقسیم کرد ولی هنوز از مراسم تکفین و تدفین وی دیری نگذشته بود که تقسیم مملکتی مزبور به هم خورد و پسرانش به سهم خویش قانع نشده و به رزم با یکدیگر شتافتند.

از این پیکار محمد معظم پیروز بر آمد و با لقب بهادر شاه اول بر تخت دهلی جلوس کرد. او تعصب دینی نداشت. در رفتار و کردار خود نسبت به دیگران مؤدب و مؤقر بود، از جرم و خطا در می گذشت و اگر چه مدیر نبود اما با کمک وزیر لایق و وفادار خود حشمت و صولت شاهنشاهی را برقرار نگاه داشت.

مدت مختصر چهارسال و کسری سلطنت وی از سوانح قیام های پی در پی و سرکوبی آنها مملو است تا اینکه در سال ۱۱۲۳ هجری (۱۷۱۲م) او نیز از این جهان ناپایدار رخت بر بست و طبق سنت دیرینه جنگ تخت نشینی میان پسران وی از سر گرفت.

چنانکه قبلاً ذکر شد در زمان اسلاف شاه عالمگیر هندوان و مسلمانان در جامعه هندی از تساوی حقوق و آزادی عقاید برخوردار بودند. پیروان مذاهب مختلف آداب دینی و سنن خود را مطابق میل خود ادا می کردند. اما عالمگیر حکومت را از دست برادر حریف خود دارا شکوه که به تصوف و آزادی مشرب تمایل تمام داشت ربود تا از توسعه افکار مزبور جلوگیری کند. لذا بلافاصله پس از تخت نشینی خود، احکام متعددی صادر کرد تا مسلمانان بیشتر مطابق تعلیمات قرآن زندگی کنند و برای جلوگیری از امور ممنوعه شریعت اسلامی مثل شراب خواری، قماربازی، فحشا و غیره محتسب مقرر شد. در بدو امر اجرای این دستورات توأم با سختگیری بود ولی رفته رفته به سستی گرایید و امرا و مردم به عادات دیرینه خود بازگشتند. جالب توجه اینکه عالمگیر معتقد بود که در سراسر کشور فقط دو نفر از شراب احتراز می ورزیدند که یکی خود او بود و دیگری قاضی القضاة. حال آنکه اخیرالذکر هر روز مخفیانه شراب می خورد. به فواحش و رقاچه ها تکلیف شد که ازدواج کنند و زندگی شرافتمندانه ای را پیش گیرند و یا از حدود سلطنت خارج شوند. ولی چون سعی اصلاحات اجتماعی عالمگیر اجباری و تحمیلی بود. تاثیر دلخواه و واقعی در برداشت.

در اواخر عهد عالمگیر هرج و مرج و بی امنی سراسر هندوستان را فرا گرفته بود. بار سنگین هزینه جنگ های طولانی لطمه شدیدی به وضع مالی دولت وارد آورده بود. عمال نالایق و نادرست بودند. طبقه امرا از همه بیشتر در منجلاب فساد اخلاقی غوطه می زد. مهمترین وسیله عواید دولت کشاورزی بود که آن هم به دلیل بی امنی کشور رو به تباهی می رفت.

اما هندوستان هنوز برای شعرا و ادبای ایران محل کسب و مقام و ثروت قدردانی از هنر بود. البته تعداد آنان نسبت به ادوار گذشته بسیار ناچیز شده بود. از جمله محمد سعید اشرف مازندرانی به تعلیم شاهزاده خانم زیب النسا مامور گردیده و چندی بعد به ملازمت شاهزاده عظیم الدین نوه عالمگیر در آمد. (بلغرامی، ۱۹۱۳: ۱۱۶) و میرزا معزالدین محمد موسوی قمی (م ۱۱۰۱ ه) به خطاب موسوی خان و مسئولیت دیوانی استان عظیم آباد و پس از آن به دیوانی دکن گذاشته شد. (بلغرامی، ۱۹۱۳: ۱۱۷) و سید

کنفرانس بین المللی شرق شناسی، تاریخ و ادبیات پارسی
«Պարսից գրականություն և պատմություն՝ ի մեծարումն Սասաղի Շիրազիի»
«միջազգային արևելագիտական գիտաժողով»
International Conference On Oriental Studies, Persian Literature And History

حسین خالص اصفهانی (مقتول ۱۱۲۲ هـ) خطاب امتیازخان گرفت و به عهده دیوانی استان عظیم آباد ماموریت یافت. (بلغرامی ۱۹۱۳: ۱۴۴) و میرزا محمد طاهر اصفهانی (م ۱۱۲۹ هـ) به منصب و لقب التفات خان مفتخر شد. (بلغرامی، ۱۹۱۳: ۱۳۹) بهر حال یکی از خصوصیات مهم دوره مزبور این بود که از این عهد به بعد در هندوستان ارتباط با شعرای ایرانی کمتر شد و شعرای فارسی گوی هندی زاد روی صحنه شعر و شاعری وارد شدند.

شاه عالمگیر پادشاهی عالم و دقیق النظر بود و شوق مطالعه تا آخرین روز حیاتش در وی باقی بود. علوم دینی مانند فقه و حدیث و تفسیر را به خوبی فراگرفته بود. از سلسله امپراطوری تیموریان هند او تنها پادشاهی است که قرآن را از حفظ داشت مجموعه نامه ها و مکاتیب او به نام «رقعات عالمگیر» که به پسران خود و رجال مملکت نوشته است در ادبیات فارسی هند مقامی شامخ دارد. محقق معروف هند مولانا محمد حسین آزاد درباره این مکاتیب می گوید که از نصایح اخلاقی و پند های ملکداری مشحون و عبارت آن سهل و ممتنع است که هر قدر در خواندن آسان به نظر می رسد انشا آن برای نویسنده همانقدر مشکل می باشد. (آزاد، ۱۳۱۵: ۱۶۳)

نامه های مذکور سبک به خصوصی دارد. عالمگیر بنا بر تمایلی که به امور دینی داشته بدون شک اشعاری را مبتنی بر مبالغه و تملق و مدح بیجا باشد هرگز نمی پسندید، به این دلیل شاعرانی را که شعر گویی را وسیله معاش خود قرار داده بودند به دربار خود راه نمی داد. این بی مهری پادشاه باعث شد تا پایه شعر متزلزل گردد به طوری که در زمان او هیچ شاعری نبود که او را بتوان در ردیف شعرای بزرگ چون فیضی، عرفی، نظیری، کلیم، طالب و صائب قرار داد. بنا به روایتی عالمگیر نیز گاهی شعر می گفته است.

بیت زیر را از او نقل کرده اند: (اکرام، ۱۳۳۳: ۲۹۰)

غم عالم فراوان است و من یک غنچه دل دارم

چسان در شیشه ساعت کنم ریگ بیابان را

گفته می شود که او اشعار صائب تبریزی را می پسندید و هر جا نسخه دیوانش پیدا می شد به دست می آورد. اشعار نظامی و مولوی و سعدی و حافظ و نظیری و بیدل را نیز مطالعه کرده بود. این همه بر ذوق شعری و شعر فهمی او دلالت دارد. منتهی مدیحه گویی پیش او ارزشی نداشت و او مدیحه گوینان را گروهی بیکاره می دانست.

شعر از چهار دیواری دربار خارج شد اما شاهزادگان و امرا و منصبداران در رونق بازار آن وظیفه مهمی را انجام دادند. آزاد بلغرامی می نویسد: «در عهد خلد مکان (شاه عالمگیر) با وصف عدم توجه پادشاه شعر غلو کرد و از هر گوشه شاعری برخاست و هم در این عهد ناصرعلی و میرزا بیدل طرح سخن به آیین تازه انداختند و این جوهر قابل را به صورت نظر فریب جلوه گر ساختند.» (بلغرامی، ۱۸۷۱: ۱۱۷)

شاهزاده دارا شکوه برادر بزرگ شاه عالمگیر مردی آزاد فکر و شاعر و نویسنده بود و تحت تاثیر مشایخ صوفیه و مبلغین مذاهب مختلف درآمده و مشربی آزاد داشت. او آرزومند بود کار ناتمام جدش اکبرشاه را که ایجاد صلح و آشتی و مسالمت میان کلیه ادیان بود به اتمام برساند اما تقدیر مجال نداد. او در نثر مقامی بلند دارد و در شعر نیز صاحب دیوان است. شعرای آزاد مشرب

کنفرانس بین المللی شرق شناسی، تاریخ و ادبیات پارسی
«Պարսից գրականություն և պատմություն՝ ի մեծարումն Սասաղի Շիրազիի»
միջազգային արևելագիտական գիտաժողով
International Conference On Oriental Studies, Persian Literature And History

از هر فرقه و طایفه و کیش در کنف حمایت او بودند. "سراکبر" یا "سراالاسرار" ترجمه "اوپانیشاد" داراشکوه از سانسکریت به فارسی از آثار برجسته اوست. اشعار او روان و دارای نکات عمیق عرفانی است .

از اوست: از اصل حقیقت چو خبردار شدی
در حضرت حق محرم اسرار شدی
چون فاعل خیر و شر خدا را دیدی
دیدى گنه از خویش و گنهکار شدى

شاهزاده زیب النسا دختر عالمگیر به شعر و ادب علاقه مفراطی داشت و خود نیز با تخلص مخفی به فارسی شعر می گفت ولی تعدادی از اشعار مخفی خراسانی با اشعار وی مخلوط گردیده است. ابیات زیر را از او نقل کرده اند: (اکرام، ۱۹۶۱: ۳۵)

گرچه من لیلی اساسم دل چو مجنون در نواست
سر به صحرا می زنم لیکن حیا زنجیر پاست

دلم ز رنج فرو مانده آه من باقی است
بهار رفته و سرسبزی چمن باقی است

سال ها خون جگر در ناف آهو شد گره
مشک شد اما چه شد خال رخ یاری نشد

تشویق زیب النسا از شعرا دلسردی پدرش را تا حدی جبران می کرد. شعرا در مدح وی شعر می گفتند و صله می گرفتند. کتابخانه شخصی وی از حیث تعداد کتب غنی ترین کتابخانه ها بود. شاهزادگان دیگر نیز از شعرا حمایت و سرپرستی می کردند. از این ها گذشته محافل ادبی و غزلسرایی در ترویج و رونق شعر کمک شایانی نمود. شعرا در منزل امرای شعر دوست گرد می آمدند و در زمینه مصراعى که قبلا مطرح می شد غزل های خود را ساخته و می خواندند. در این مشاعره ها یک نوع رقابت صحیح و سود بخشی بین شاعران به وجود می آمد زیرا هر کسی از شعر دیگری انتقاد کرده و هر شاعر نیز برای جلب توجه و حفظ آبرو سعی می کرد استعداد خود را بهتر به کار برده از همگنان پیشی و سبقت گیرد .

در این دوره نیز شاعران خوش قریحه مانند عبدالقادر بیدل، محمدعلی ماهر، ناصرعلی سرهندی، معزالدین موسوی، محمد سعید اشرف، نعمت خان عالی، محمد زمان راسخ، رفیع خان باذل، محمد افضل سرخوش و ارادت خان واضح می زیسته اند.

« پس از مرگ دارا شکوه و بر تخت نشستن شاه اورنگ زیب (برادرش)، محمد بهشتی شیرازی شاعر معروف دوره شاه جهان "آشوب هندوستان" مثنوی تاریخی را سرود. این مثنوی که در ادبیات تاریخی هند مقام خاصی دارد، مبتنی بر جنگ پسران شاه جهان یعنی داراشکوه، شاه شجاع و اورنگ زیب است که به زبان فارسی سروده شده است. در این دوران غیر از این کتاب در زمینه ادبیات فارسی پیشرفت خاصی دیده نشد، اما هم چنان زبان رسمی این دوره زبان فارسی ماند.» (حسینی، ۲۰۰۵: ۲۴۵)

کنفرانس بین المللی شرق شناسی، تاریخ و ادبیات پارسی
«Պարսից գրականություն և պատմություն` ի մեծարումն Սասաղի Շիրազիի»
միջազգային արևելագիտական գիտաժողով
International Conference On Oriental Studies, Persian Literature And History

«به طور کلی وضع نثر در این دوره از شعر بهتر بود. عالمگیر فروغ اصول دین را از همه بیشتر مورد توجه خود قرار داده بود. به این مناسبت به همت علمای بزرگ عصر، فقه حنفی به نام «فتاوی عالمگیری» ترتیب و تدوین گردید که شاهکار تالیفات دینی این دوره محسوب می شود. در انشا پردازی، عالمگیر خود و نعمت خان عالی مقامی بلند دارند. از مورخین معروف می توان اسامی محمد کاظم مؤلف عالمگیر نامه، محمد ساقی مستعد خان مؤلف مآثر عالمگیری، نعمت خان عالی مؤلف وقایع و بهادر شاهنامه، بختاورخان مؤلف مرآت عالم، عاقل خان رازی مؤلف واقعات عالمگیری و از مورخین هندو ایشور داس مؤلف فتوحات عالمگیری و سبحان رای مؤلف خلاصه التواریخ را نام برد.» (مقبول، ۱۳۴۲: ۳۳)

روابط با شاهان صفوی

پادشاهان مغول هند از اوایل سلسله خود با شاهان صفوی روابط دوستانه ای داشتند چنانکه از مدارا و کمک شاه طهماسب به شاه همایون پیداست. البته قندهار بین آنان مایه نفاق بوده و برای تصرف آن گاه گاه لشکر کشی هایی به عمل می آمد. اما این مسئله اهمیت آن را نداشته که روابط دو کشور از هم گسیخته شود. در عهد حکومت شاهجهان سفرای پادشاهان این دو کشور همجوار برای استحکام و توسعه مناسبات دوستانه رفت و آمد داشتند. در موقع تخت نشینی شاه عالمگیر، شاه عباس دوم صفوی نامه ای متضمن تبریک جلوس و استقرار دوستی و یگانگی با تحایف گرانبها به سفارت بوداق بیگ به دربار دهلی فرستاد. شاه عالمگیر نیز که آرزومند داشتن روابط حسنه بوده متقابلاً هدایایی به توسط تربیت خان به شاه ایران فرستاد. بی توجهی که تربیت خان در دربار اصفهان دید و بعد نامه ای طنزآمیز که او از شاه ایران آورد عالمگیر را دلگیر کرد. گفته می شود علت این بی توجهی و طنز گذشته از سلوکی که عالمگیر با پدر و برادران خود روا داشته سیاست تعصب دینی وی بود. (آذربیکدلی، ۱۳۳۷: ۱۳-۱۸)

«شعر و ادب فارسی در عصر صفوی در ایران نه تنها ترقی و رواج نداشت بلکه به عکس رو به تنزل بود. انحطاط شعر و ادب از عدم توجه سلاطین به زبان و ادبیات فارسی با اینکه بعضی از آنان طبع موزونی داشتند و هم چنین خرابی های مملکت ناشی می شد که در اواخر پادشاهی این سلسله کاملاً محسوس و آشکار است. بدون شک شعر این دوره بسیار سست است اما شعرایی مانند شوکت بخاری، وحید قزوینی، تجلی اردکانی، اثر شیرازی، ابوالحسن تمنا، رفیع قزوینی، فیاض لاهیجی، مخلص کاشانی، راقم مشهدی و ناصح ترمذی وجود داشتند که از این گروه شوکت بهاری و وحید قزوینی و اثر شیرازی را می توان در ردیف شعرای خوش قریحه قرار داد.» (مقبول، ۱۳۴۲: ۴۳)

نثر این دوره نیز اگر چه آثار متعددی دارد ولی از لحاظ سبک دارای ارزش زیادی نمی باشد. در این باره دکتر صفا می نویسد: «بر روی هم آثار منثور این دوره خاصه آثار منثور ادبی فاقد ارزش است. اگر به طرف سادگی متمایل شود مقرون به کلمات و عبارات و ترکیبات عامیانه می شود و اگر به طرف تصنع رود با تکلفات دور از ذوق همراه می گردد. اثری که حدوسط و میانه در آن رعایت شده باشد اندک و کم ارز است. به طور کلی سستی و کم مایگی نثر دوره صفوی از دوره تیموری هم بیشتر است و در نثر های مصنوع هم حتی به آثار منشیان عهد تیموری نمی رسد.» (صفا، ۱۳۷۳، ۸۸)

بزرگترین نویسنده این دوره میرزا طاهر وحید قزوینی (م ۱۱۲۰ ه) است که در منشآت خود کوشیده است تا لغات عربی را کمتر به کار ببرد.

کنفرانس بین‌المللی شرق‌شناسی، تاریخ و ادبیات پارسی
«Պարսից գրականություն և պատմություն՝ ի մեծարումն Սասադի Շիրազիի»
«միջազգային արևելագիտական գիտաժողով»
International Conference On Oriental Studies, Persian Literature And History

«اما آخرین پادشاه سلسله ی گورکانیان هند، سراج‌الدین ابوظفر بهادرشاه (۱۲۷۵-۱۲۵۳ هجری) بود که یکی از جیره‌خواران انگلیسی‌ها به شمار می‌رفت، که بعدها توسط انگلیسی‌ها نیز به "رنگون" تبعید شد و این‌گونه سلسله ی گورکانیان هند به پایان رسید و با افول قدرت سیاسی خاندان گورکانی در هند، زبان و ادبیات فارسی نیز رو به زوال رفت. شاید جمله ی معروف پرفسور براون در این خصوص درست باشد که در شرق تمام علوم و فنون واقعی در دربارها به وجود آمدند.»
(عبدالله، ۱۳۷۱: ۱۹۹)

«پس از این که ملکه ویکتوریای انگلستان، سرزمین هند را جزو مستعمرات خود قرار داد و نماینده خود را به عنوان نایب السلطنه در شبه قاره هند تعیین کرد، زبان انگلیسی به زودی جای فارسی را گرفت. در حالی که قبل از آمدن انگلیسی‌ها زبان رسمی و ادبی هندوستان فارسی بود. هرچند در برخی از مناطق هند، مردم زبان انگلیسی را به کار نبردند و از زبان‌های محلی خود مانند اردو، هندی، بنگالی و پنجابی استفاده کردند، اما در نهایت زبان رسمی هندی‌ها انگلیسی شد.
اگر بخواهیم به دیگر عوامل ضعف و انحطاط زبان فارسی در هند بپردازیم به طور اجمال می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: تقویت و کاربرد زبان اردو و جایگزین کردن آن به جای زبان فارسی، بروز عوامل دیگر از جمله رواج صنعت چاپ، ترقی کردن و قدرت یافتن زبانهای محلی، کاهش اعتبار ایران در منطقه، منظور نمودن زبان فارسی در ردیف زبانهای رسمی هند، عدم تأمین شغلی فارغ‌التحصیلان، بی‌توجهی و عدم سیاستگذاری صحیح درباره زبان فارسی در منطقه، تیرگی روابط ایران و هند پس از شکست گورکانیان از ارتش صفوی در قندهار، توقف رفت و آمد بین ایرانیان و هندیان، تأسیس کالج ویلیام فورت و چاپخانه آن در کلکته برای چاپ کتابهای اردو، نشر روزنامه به زبان اردو، حمله نادرشاه و بسیاری از عوامل دیگر که فعلاً جای طرح آن در اینجا نیست.

نتیجه

بنابراین زبان و ادبیات فارسی در هندوستان از آغاز تا زوال پنج دوره اصلی را طی کرد که عبارت اند از:
۱- دوره پیش از حکومت گورکانیان که زبان فارسی در مناطق سند، ملتان، لاهور، دهلی و آگرا پیشرفت و توسعه داشت.
۲- دوره اکبر شاه که آغازگر گسترش زبان فارسی در هندوستان بود.
۳- زبان فارسی در دوران سلطنت جهانگیر تا اواسط عصر شاه‌جهان همچنان رونق خود را حفظ کرد و بسیاری از کتب دینی هندوان به فارسی ترجمه شد.
۴- سپس از عصر رونق همراه با ضعیف شدن سلسله گورکانیان کم‌کم رو به زوال رفت.
۵- در آخر پس از انحطاط گورکانیان، ادبیات فارسی در هند کمرنگ شد و تا عصر حاضر، بعد از تسلط انگلیسی‌ها از بین رفت.
به طور خلاصه می‌توان گفت نیمه ی دوم قرن دهم و نیمه ی اول قرن یازدهم هجری قمری را در هندوستان دوره ی امپراطوری اکبر شاه و جهانگیر شاه و شاه جهان تشکیل می‌دهد که مدت آن بیش از یک قرن به طول انجامید. این دوره در سرزمین پهناور هند زمان اوج و اعتلای ادبیات فارسی است که نظیر آن میان ادوار دیگر کمتر دیده می‌شود. علاوه بر پادشاهان

کنفرانس بین المللی شرق شناسی، تاریخ و ادبیات پارسی
«Պարսից գրականություն և պատմություն` ի մեծարումն Սասաղի Շիրազիի»
միջազգային արևելագիտական գիտաժողով
International Conference On Oriental Studies, Persian Literature And History

شعر دوست و ادب پرور، وزراء و امرای خوش قریحه نیز در ترویج شعرو ادب فارسی سهمی عظیم داشته و همواره در پیشرفت آن می کوشیدند.

اگر چه در نیمه ی دوم قرن یازدهم هجری به علت کم توجهی شاه اورنگ عالمگیر پیشرفت شعر فارسی را کد گردید، ولی باز هم عده ی زیادی از شاعران فارسی زبان در عهد او می زیستند که یا پرورده ی دوره ی شاه جهان بودند یا تحت تاثیر آن دوره ی ادب گستر قرار گرفته بودند. در هر صورت اگر چه دوره ی عالمگیر زمان تشویق و تحریض شعر نبوده با این وصف کاروان شعر و ادب راه خود را منزل به منزل طی می کرد. همان طور که ترقی و تکامل به مراحل صورت می گیرد انحطاط و زوال نیز به تدریج می باشد؛ البته سبب رکود و انحطاط شعر در دوره ی شاه اورنگ زیب عالمگیر تنها بی توجهی پادشاه نسبت به شعر نبوده ، بلکه علت اساسی آن تحول زمانست که جلوگیری از آن تقریباً غیر ممکن می باشد. زیرا سبک هندی تمام مراحل کمال خود را پیموده بود و دیگر چاره ای جز این نداشت..» (خوش نظر، ۱۳۹۳: ۱۸)

Archive of SID

کنفرانس بین المللی شرق شناسی، تاریخ و ادبیات پارسی
«Պարսից գրականություն և պատմություն՝ ի մեծարումն Սասաղի Շիրազիի»
միջազգային արևելագիտական գիտաժողով
International Conference On Oriental Studies, Persian Literature And History

فهرست منابع

- اکرام، شیخ محمد، ۱۳۳۳، ارمنان پاک، نشر معرفت
- ۱- اکرامی، شیخ محمد، ۱۹۶۱ م، شعر العجم فی الہند، چاپ ملتان پاکستان
 - ۲- آزاد، محمد حسین، ۱۳۱۵، سخندان فارس، ترجمه عبدالله خان ملک الشعراء، کابل نشر انجمن
 - ۳- آذربیکدلی، لطفعلی بیگ، ۱۳۳۷، آتشکده آذر، چاپ تهران
 - ۴- اورنگ زیب، ۱۲۹۳، رقعات عالمگیری، مطبع نظامی کانپور، نولکشور لکهنو
 - ۵- بلگرامی، میر غلام علی آزاد، ۱۸۷۱ م، خزانه عامری، چاپ نولکشور کانپور
 - ۶- بلگرامی، میر غلام علی، ۱۳۳۱ ق، مآثر الکرام موسوم به سرو آزاد، چاپ لاهور
 - ۷- عبدالله، ۱۳۷۱، ادبیات فارسی در میان هندوان، (ترجمه دکتر محمد اسلم خان) تهران، مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی
 - ۸- خوش نظر، حکیمه، ۱۳۹۳، وقایع حیدرآباد، انتشارات بهار دخت، تبریز
 - ۹- سهیلی خوانساری، احمد، ۱۳۴۶، آداب الحرب و الشجاعة، تهران انتشارات اقبال،
 - ۱۰- سدارنگاری، هرامل، ۱۳۵۵، پارسی گویان هند و سند، تهران: بنیاد فرهنگ ایران
 - ۱۱- صفا، ذبیح الله، ۱۳۷۳، مختصری در تاریخ تحول نظم و نشر پارسی، ققنوس تهران
 - ۱۲- مقبول، احمد، ۱۳۴۲، شرح احوال و آثار و سبک نظم و نشر نعمت خان عالی شیرازی، رساله دکتری دانشگاه دهلی
 - ۱۳- پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۹، مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند، تهران
 - ۱۴- حسینی، فاطمه، دکتر سیده خورشید، ۲۰۰۵ م، نقد و بررسی مثنوی آشوب هند، مجله ی تحقیقات فارسی دانشگاهی دهلی (ویژه بزرگداشت پرفسور نورالحسن انصاری)